بررسی قلمرو و ترابط فقهی ـ حقوقی اصول اطلاق ولایت در قانون اساسی با تکیه بر اندیشه‌های امام خمینی و علامه مصباح یزدی

منصور غریب‌پور / استادیارگروه الهیات دانشکده علوم انسانی دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران Ma.gharibpoor@gmail.com

دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۰۲ ـ **پذیرش:** ۱۳۹۹/۰۱/۱۶

چکیده

یکی از مسائل مورد ابتلا و مطرح در میان حقوق‌دانان حقوق اساسی و نیز محافل علمی، بحث اطلاق و اختیارت حکومتی ولایت فقیه در قانون اساسی است؛ به‌نحوی‌که عده‌ای با تمسک به برخی اصول، قائل به محدویت و انحصار وظایف و اختیارت در موارد مصرح در قانون شده‌اند واز این رو به نفی اطلاق ولایت معتقدند؛ واز سویی، عده‌ای دیگر با تمسک به سابقهٔ فقهی، فضای گفتمانی حاکم بر جلسات تنظیم قانون اساسی، آرا و دیدگاه‌های مؤثر امام خمینی، استدلال‌های حقوقی و اقتضائات و لوازم حکومت‌داری، معتقد به اطلاق ولایت و انعطاف نهاد رهبری برای حل مشکلات و معضلات و تأمین مصالح جامعه‌اند. ما در این مقاله با بررسی فقهی ـ حقوقی مسئله، ادلهٔ طرفین را ارزیابی کرده، دیدگاه مختار را ارائه می‌نماییم. فرضیه این است که مطمح نظر قانون‌گذار اساسی، طرح و تصویب اطلاق ولایت بر اساس ریشهٔ دیرینهٔ فقهی آن بوده و در این زمینه با احتیاط و هوشمندی و نیز اهتمام به حاکمیت ملی اقدام کرده است.

کلیدواژه‌ها: ولایت، اطلاق، قانون اساسی، فقیه.

مقدمه

ولایت فقیه به‌عنوان اساسی‌ترین نهاد در نظام جمهوری اسلامی ایران، از امور مسلّم فقه شیعه به شمار می‌آید؛ هرچند از دیرباز در خصوص حدود اختیارات ولی‌فقیه اختلاف‌هایی میان فقها وجود داشت.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی﵀ به اصل مترقی ولایت فقیه اعتبار قانونی بخشید و بر اساس اصل پنجم قانون اساسی، ولایت فقیه عادل در رأس نظام سیاسی جمهوری اسلامی قرار گرفت؛ ولی در دورهٔ ده‌سالهٔ نخست (۱۳۵۸ ـ ۱۳۶۸) با توجه به مشکلات پیش‌آمده و صدور دستورهای رهبر کبیر انقلاب اسلامی، عملاً در بازنگری قانون اساسی، واژهٔ مطلقه به اصل ۵۷ افزوده شد و اختیارات ولی فقیه در اصل ۱۱۰ و اصول دیگر را افزایش داد. بنابراین، منظور از ولایت مطلقهٔ فقیه، اختیارات ضروری ولی فقیه در ادارهٔ جامعه است و قانون اساسی به‌عنوان منبع مهم حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، نهاد رهبری را در رأس حاکمیت قرار داده و با پیروی از تعالیم اسلامی، اختیارهایی خاص و جایگاهی ویژه برای ادارهٔ امور جامعه به رهبری واگذار کرده است. ازاین‌رو ولایت مطلقهٔ فقیه، نقطهٔ عطف مشروعیت همهٔ قوای مملکتی شمرده می‌شود.

با توجه به اینکه پژوهش‌های مربوط به ولایت مطلقهٔ فقیه در حیطهٔ مباحث فقهی از یک سو و مباحث حقوقی و سیاسی و اجتماعی از سوی دیگر انجام شده است و هریک با دیدگاه خاص خود به تبیین موضوع پرداخته‌اند، هدف اصلی در این پژوهش، روشن ساختن مفهوم ولایت مطلقهٔ فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است؛ بدین معنا که ولایت مطلقه، نه به‌معنای استبداد و مطلق‌العنان بودن رهبر، بلکه به‌معنای دارا بودن اختیارات وسیع و درعین‌حال ضروری حکومتی است که در صورت نبود آنها هیچ حکومتی توان ادارهٔ جامعه و نگهبانی از منافع و مصالح ملت را نخواهد داشت. بنابراین با فرض وراقانونی بودن ولایت مطلقهٔ فقیه، در مقالهٔ پیش رو چند پرسش مطرح می‌شود:

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش و پس از بازنگری چه جایگاهی برای ولایت فقیه قائل بوده است و محدودهٔ اختیارات آن چیست؟

۲. با توجه به تصریح واژهٔ مطلقه پس از بازنگری قانون اساسی در اصل ۵۷ چه رابطه‌ای میان این اصل، با اصل ۱۱۰ ـ که مربوط به اختیارات رهبری در نظام جمهوری اسلامی است ـ وجود دارد؟ برای رسیدن به پاسخ، با تمسک به سابقهٔ فقهی، فضای گفتمانی حاکم بر جلسات تنظیم قانون اساسی، آرا و دیدگاه‌های مؤثر امام خمینی﵀، استدلال‌های حقوقی و اقتضائات و لوازم حکومت‌داری، ابتدا عناصر مؤثر بر روند تدوین قانون اساسی و ذهن قانون‌گذار و سپس اصول مربوطه در قانون اساسی بررسی و تحلیل شده‌اند.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. ولایت

۱-۱-۱. ولایت در لغت و عرف

ولایت از ریشهٔ «ولی» به‌معنای قرب و نزدیکی است. این واژه و مشتقاتش در معانی متعددی استعمال شده‌اند. در ***معجم مقاییس اللغه*** آمده است: «وَلی (الواو و المیم و الیاء) اصل صحیحٌ یدلُ علی قربٍ. مِن ذلک، الوالی: القرب، یقال: تباعد بعد ولی؛ أی قرب و جلس. جلس مما یلینی؛ أی یقاربنی» (ابن فارس، ۱۳۹۹، ص۱۴۱). در این کتاب علاوه بر معانی یادشده، به معانی دیگری همچون صاحب، هم‌پیمان، ناصر، همسایه، سزاوار و شایسته نیز اشاره شده است. در ***صحاح اللغه*** آمده است: «الولی: القرب والدنو والولایة بالکسر: السلطان ووالوَلایة والوِلایة: النصرة» (جوهری، ۱۳۶۳، ص۲۵۲۸).

در ***نهایة ابن اثیر***، در میان اسمای خداوند متعال، «الولی» به‌معنای یاری‌کننده ذکر شده و گفته شده است، ولی کسی است که عهده‌دار اختیار در امور جهان هستی و مخلوقات است: «فی اسماء اللّه تعالی الولی هو الناصر وقیل: المتولی لامور العالم والخلائق القائم بها» (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ص۲۲۷).

«بنابراین ولایت به‌معنای اتصال و قرب است و این کلمه گاهی در امور معنوی به‌کار گرفته می‌شود و گاهی در امور جسمانی. به دو امری که پس از یگدیگر واقع می‌شوند، می‌گویند: بین آنها توالی است.... وجود ارتباط بین امور متوالی، ضروری است؛ به‌گونه‌ای‌که اگر بین شیء هیچ‌گونه ارتباطی وجود نداشته باشد و همچون سنگی در کنار انسان باشد، رابطهٔ ولایی بین آن دو بی‌معناست» (مصطفی‌پور، ۱۳۹۲، ص۱۶).

از بعد عرفی، مراجعه به متون اصیل عربی و تتبع کاربردهای عرفی این کلمه، گویای این حقیقت است که از میان مصداق‌های شمرده شدهٔ ولایت، شایع‌ترین کاربرد آن، امارت و فرمانروایی است؛ به‌طوری‌که می‌توان گفت، واژهٔ ولایت، به‌طور طبیعی به «امارت و زمامداری» منصرف است؛ مگر آنکه قرینه‌ای در میان باشد.

برای نمونه، *ابن قتیبه*، در کتاب ***الامامة و السیاسة***، واژهٔ ولایت را برای معرّفی حاکمان و زمامداران مختلف برگزیده است. او می‌گوید: «ولایة الولید» یا «ولایة الحجاج» یا «ولایة هشام‌بن‌عبدالملک» (دینوری، ۱۳۷۱، ص۳۸). نمونهٔ دیگر اینکه *ابن‌تیمیه* در تبیین دیدگاه خود دربارهٔ فلسفهٔ حکومت دینی می‌نویسد: «إن جمیع الولایات فی الاسلام مقصدها أن یکون الدینَ لله و أن یکون کلمه اللّه هی العلیا»؛ هدف نهایی از مناصب حکومتی در اسلام، همان اعتلای کلمهٔ اللّه و توسعهٔ دین الهی است (ابن تیمیه، بی تا، ص۱). در عرف، هنگامی که می‌گویند فلانی ولایت دارد، مراد آنها امارت کسی است که بر خطّه‌ای حکمرانی دارد و منطقه‌ای زیر پوشش اوست «السلطان ولّی امر الرعیه» (پازوکی، ۱۳۹۲، ص۲۳) و خلاصهٔ این مطلب آنکه «ولایت در لغت، نوعی پیوند و اتصال است که موجب اولویت در تصرف و اقدام و دخالت در امور می‌شود. معادل فارسی ولایت را می‌توان

مدیریت و سرپرستی نامید. مصداق اتمّ این مدیریت و سرپرستی، مدیریت اجتماعی و ادارهٔ حکومت است که به‌عنوان شایع‌ترین کاربرد عرفی ولایت در زبان عربی شناخته می‌شود» (جعفر پیشه‌فرد، ۱۳۸۵، ص۲۷).

۱-۱-۲. ولایت در کتاب و سنت

در کتاب و سنت، برای مفهوم ولایت، مفهومی متفاوت با آنچه از عرف و لغت شناختیم، وجود ندارد؛ یعنی برای ولایت، حقیقت شرعیه‌ای نیست. تصدی و مدیریت در قرآن، گاهی در شعاعی محدود مطرح است؛ مانند: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً» (اسراء: ۳۳) و گاهی دایره‌ای وسیع و گسترده را شامل می‌شود؛ مانند ولایت تکوینی خداوند بر هستی: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شورا: ۹) یا ولایت تشریعی خدای سبحان و پیامبر و امام معصوم در قانون‌گذاری و فرمانروایی بر جامعه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» (مائده: ۵۵) «با توجه به استعمالات کلمهٔ ولی و مشتقات آن در آیات الهی، روشن می‌شود که در همهٔ این کاربردها، معنای تدبیر و سرپرستی در همهٔ آنها لحاظ شده است که در هر امری به‌اقتضای مورد و مصداق آن، دارای حیطه و گستره‌ای خاص می‌باشد» (قاسمی، ۱۳۹۲، ص۳۸). در روایات نیز بارها و بارها از این کلمه و مشتقات آن استفاده شده است. در ***نهج البلاغه*** واژهٔ «والی» هجده بار و جمع آن «ولاة» پانزده بار و «ولایت و ولایات» نه بار به کار رفته‌اند که در همهٔ آنها به‌معنای امارت و حکومت یا شئون آن هستند. علامه *طباطبایی* برداشت خویش را از استعمالات این واژه در قرآن و احادیث چنین بیان می‌دارد: «واژهٔ ولایت با توجه به موارد استعمال آن در قرآن و بیان اهل‌بیت، عبارت از نزدیکی و قرب خاصی است که بر اساس آن، نوع خاصی از تصرف، مالکیت، حاکمیت، تدبیر و تصدی پا می‌گیرد» (طباطبائی، ۱۳۹۴، ص۱۲). بنابراین، مفهوم ولایت در قرآن و احادیث نیز با مفهوم لغوی آن هماهنگ است.

۱ـ۱ـ۳. ولایت در اصطلاح فقه

فقه، علم به احکام شرعی فرعی از راه ادلهٔ تفصیلی است و اتکای این ادله به کتاب و سنت است. ولایت در فقه، از این قانون مستثنا نیست؛ لذا مفهوم آن در فقه با مفهوم آن در کتاب و سنت، هماهنگ است. عناوین و موضوعات و متعلقات احکام شرعی را می‌توان دو گونه دانست: ۱. برخی، از معنا و مفهوم لغوی خارج‌اند و در یک مفهوم نو، به‌شکل حقیقت شرعیه یا حقیقت متشرعه به کار رفته‌اند؛ ۲. بعضی با همان مفاد و مفهوم عرفی و لغوی در شریعت به کار می‌روند و شارع طبق همان مفهوم عرفی، نظر خود را اعلام و حکم را جعل می‌کند. ولایت از قسم دوم است و حقیقت شرعیه ندارد. همان معنای لغوی ولایت ـ حق تدبیر و تصرّف پدیدآمده در اثر نوعی قرابت ـ را شارع برگزیده است. خلاصه اینکه «ولایت، در ابواب فراوانی از فقه محل بحث و نظر است و از آن سخن می‌رود؛ اما معمولاً تعریف فنّی از ولایت، به وضوح لغوی و کاربرد عرفی آن واگذار می‌شود و تعریف واحد و مجمعٌ‌علیه نزد تمامی فقیهان، کمتر به چشم می‌خورد» (جعفر پیشه‌فرد، ۱۳۸۰، ص۴۲). سرّ اینکه در کتاب‌های فقهی تعریف

علمی جامع و مانع از ولایت شرعی نشده، همین است که فقها به روشن بودن معنای آن از نظر لغت و عرف تکیه کرده‌اند. بااین‌حال از باب نمونه، به چند مورد اشاره می‌شود:

۱. الولایة هی الامارة والسلطنة علی الغیر فی نفسه وماله أو امر من اموره» (یزدی، ۱۳۵۸، ص۲).

۲. «کون زمام امر شی أو زمام شخص بید شخص آخر بحیث یمکنه التصّرف فی ذلک الامر وفی ذلک الشخص متی اراد وشاءَ» (مدنی تبریزی، ۱۴۰۶، ص۱۶ ـ ۱۷).

۳. اولویة التصرف فی مال الغیر أو فی نفسه» (روحانی، ۱۴۰۶، ص۱۵۳).

نتیجه اینکه با تتبع در اقسام ولایت شرعی و تعاریف یاد شده و نیز تعاریف دیگر و کتب تاریخی و عرف و تجربه، می‌توان به‌طور صریح استنباط کرد که مفاد لغوی و اصطلاحی مفهوم ولایت، در واقع یکی است؛ و از سوی دیگر، لبّ ولایت شرعی فقهی همان حق دخالت و اولویت در تصرف است.

۱ـ۲. فقیه

مقصود از فقیه در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع‌الشرایط است که باید سه ویژگی داشته باشد:

الف) اجتهاد مطلق: یعنی آنکه شعاع عمل فقیه، همدوش شعاع فقه باشد و فقیه بتواند مسائل جدید و مستحدثهٔ مسلمانان را حل کند و آنها را با اصول و فروع دین تطبیق دهد.

ب) عدالت مطلق: فقیه جامع‌الشرایط کسی است که با پیروی عملی محض از احکام و دستورهای دین، هوا و هوس را ترک کند. فقیه حاکم، اگر فتوا می‌دهد، باید خود نیز به آن عمل کند؛ و اگر حکم قضایی صادر می‌کند، خود نیز آن را بپذیرد؛ و اگر حکم ولایی و حکومتی صادر و انشا می‌کند، خود نیز بر آن گردن نهد.

ج) قدرت مدیریت و استعداد رهبری: فقیه جامع‌الشرایط باید افزون بر اجتهاد و عدالت مطلق، بینش درستی دربارهٔ امور سیاسی و اجتماعی داخل و خارج کشور داشته و از هنر مدیریت و لوازم آن برخوردار باشد.

۱ـ۳. اطلاق

مطلق و مطلقه به چند معنا به کار می‌رود:

الف) مطلق به‌معنای کل‌گرایانه و فراگیر و تمامت‌خواه، که مفهوم توتالیتریانیسم از آن دریافت می‌شود؛

ب) مطلق به‌معنای آزاد و رها از هر قید و بند و فارغ از هر حد و حدودی ورای قانون و مسئولیت نداشتن در برابر گفتار و رفتار؛

ج) مطلق در مقابل مقید و محدود.

مقصود از اطلاق، گسترش دامنهٔ ولایت فقیه و شمول مسئولیت است که برای تأمین مصالح و تضمین عدالت، همهٔ ابعاد مصالح مردمی را فرامی‌گیرد. فقهای پیشین به‌جای واژهٔ مطلقه، از عامه استفاده می‌کردند؛ زیرا در برابر

این شمول و مطلق بودن ولایت، ولایت‌های دیگری نیز وجود دارد که جهات خاصی از آنها مورد نظر است؛ مانند ولایت پدر در امر ازدواج دختر یا ولایت پدر و جد در تصرفات مالی فرزندان نابالغ. بنابراین، منظور از اطلاق، گسترش دامنهٔ ولایت فقیه و مسئولیت اجرایی ولی فقیه در همهٔ احکام انتظامی اسلامی و همهٔ ابعاد مصالح عمومی مردم است و مانند دیگر ولایت‌ها، یک‌بعدی نخواهد بود. ازاین‌رو مطلقه در برابر مقیده‌ای آمده است که اختیارات ولی فقیه را به موارد خاصی همچون امور حسبیه محدود می‌کردند.

۲. قلمرو و اطلاق ولایت

اینک بعد از بررسی مفاهیم اساسی، برای فهم درست اصول قانون، به بررسی تفصیلی اطلاق می‌پردازیم. در بحث ولایت فقیه، چنان‌که از واژهٔ »عموم» و («عام» و «عامه») برداشت یکسانی وجود ندارد، از واژهٔ »اطلاق» و «مطلقه» نیز تلقی‌های گوناگونی وجود دارد و در معانی متعددی استعمال شده است.

واژهٔ عموم در بحث ولایت فقیه، گاهی ناظر به افراد است و به‌معنای شمولیت ولایت بر همهٔ فقهاست (در مقابل ولایتی که برای یک فرد خاص حاصل می‌شود؛ مانند زمانی که امام معصوم یک فرد مشخص را نایب خاص خود قرار دهد و به وی ولایت اعطا کند)؛ و گاهی ناظر به محدودهٔ اختیارات بوده، به‌معنای شمولیت ولایت فقیه بر امور متعدد است (در مقابل ولایت در یک یا چند امر خاص و مشخص).

به نظر می‌رسد، در بیشتر موارد استعمال واژهٔ»عموم»، «عام» و «عامه» در متون فقهی، معنای دوم اراده شده است و در برخی موارد نیز ابهام دارد. در این میان، شاید در موارد کمی، صراحت در معنای اول داشته باشد؛ اما در ادبیات رایج معاصر، باید به تعابیر و شواهد توجه کرد؛ برای نمونه، اصطلاح «ولایت عامهٔ فقیه»، ظهور در معنای دوم دارد؛ اما اصطلاح «ولایت عامهٔ فقها»، شاید ظهور در معنای اول داشته باشد.

پس از روشن شدن معنای دوم، برای تعیین اینکه مقصود از عمومیت محدودهٔ اختیارات فقیه چیست و ولایت فقیه در نسبت با چه چیز، عام است، باید به قرائن مراجعه کرد تا به دست آید: آیا مقصود از عمومی که در یک عبارت خاص به کار رفته، نیابت فقیه در تمامی ولایت‌های ائمهٔ معصوم علیهم‌السلام، حتی ولایت آنها در امور شخصی است، یا عمومیت ولایت فقیه، «فی المناصب الشرعیه» است، یا اینکه منظور از عموم، شمولیت ولایت فقیه بر امر حکومت و امور عمومی است؟ واژهٔ «اطلاق» و «مطلقه» در بحث ولایت فقیه، از این جهت با واژهٔ «عموم» («عام» و «عامه») تفاوت دارد که به‌معنای شمولیت بر افراد نیست؛ بلکه عمدتاً ناظر به محدودهٔ اختیارات است. این واژه در مقایسه با واژهٔ قبل، کمتر در متون فقهی استعمال شده است؛ اما در ادبیات رایج، استعمال آن زیاد است. در بسیاری از موارد استعمال این واژه در ادبیات معاصر، و نیز در برخی استعمالات در متون فقهی، نکات گوناگون و متفاوتی از آن قصد شده است.

برخی از این مقاصد، سه موردی است که در معنای دوم از استعمال واژۀ «عموم» ذکر شد؛ یعنی: ۱. مراد از ولایت مطلقۀ فقیه (اعم از اینکه مراد استعمال‌کننده، اثبات و دفاع از آن باشد یا نقد و رد آن)، ولایت فقیه در همۀ مواردی است که معصومین در آنها ولایت دارند؛ حتی در امور شخصیه؛ ۲. مراد از ولایت مطلقۀ فقیه، ولایت فقیه در همۀ مناصب شرعی است؛ ۳. مراد از آن، ولایت فقیه در امور عمومی و حکومتی است.

بااین‌حال، برخی تلقی‌ها و برداشت‌ها که از «ولایت مطلقۀ فقیه» وجود دارد، حاوی نکات و مسائل دیگری است که به آنها اشاره می‌شود: ۴. ولایت مطلقۀ فقیه، در مقابل ولایت محدود و مقیدی است که فقها در مرحلۀ عمل، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی داشتند؛ ۵. ولایت مطلقۀ فقیه، بدین معناست که همۀ اختیارات لازم برای انجام امور حکومتی که معصومین آنها را داشتند، فقها نیز باید داشته باشند؛ ۶. ولایت مطلقۀ فقیه، به‌معنای عدم اختصاص ولایت فقیه به موارد اضطراری است و ولایت فقیه در همۀ امور عمومی و حکومتی که رجحان انجام آنها روشن باشد، وجود دارد؛ ۷. ولایت فقیه، مقید به احکام اولیۀ اسلام نیست؛ بلکه اطلاق دارد و فقیه می‌تواند در موارد تزاحم دو حکم و وجود مصلحت، یک حکم شرعی حتی مهم مانند حج را به‌صورت موقت تعطیل کند. به عبارت دیگر، اختیار فقیه در اجرای احکام و تعطیل موقّت اجرای برخی از احکام، مطلق است.

این هفت تلقی از ولایت، قابل جمع‌اند و اصطلاح «ولایت مطلقۀ فقیه» می‌تواند همۀ این معانی را افاده کند. البته دیدگاه اول نادرست است. تلقی چهارم نیز جنبۀ تاریخی دارد و کمتر در موارد استعمال، قصد می‌شود. در میان پنج برداشت دیگر، تفسیر و تلقی آخر مهم‌تر است؛ زیرا از یک سو به نظر می‌رسد، فردی که این دیدگاه را می‌پذیرد، طبعاً موارد دیگر را نیز پذیرفته است؛ از سوی دیگر، به نظر می‌رسد در بیشتر موارد استعمال اصطلاح «ولایت مطلقۀ فقیه»، همین معنا و تلقی اراده می‌شود. بنابراین در توضیح مفهوم اصطلاحی اطلاق، می‌توان این‌گونه گفت:

> **مقتضای [اطلاق] آن این است که همۀ اختیاراتی که برای امام معصوم به‌عنوان ولی امر جامعۀ اسلامی ثابت است، برای فقیه نیز ثابت باشد و ولی فقیه از این نظر هیچ حدّ و حصری ندارد؛ مگر آنکه دلیلی اقامه شود که برخی از اختیارات امام معصوم به ولی فقیه داده نشده است؛ همان‌گونه‌که بر اساس نظر مشهور فقهای شیعه در مسئلۀ جهاد ابتدایی همین گونه است که اعلان جهاد ابتدایی از اختیارات ویژۀ شخص معصوم است؛ اما صرف‌نظر از این موارد (که تعداد بسیار کمی هم هست) ولایت فقیه، با ولایت پیامبر و امامان معصوم هیچ تفاوتی ندارد. این همان چیزی است که از آن به «ولایت مطلقۀ فقیه» تعبیر می‌شود و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی نیز می‌فرمودند: «ولایت فقیه، همان ولایت رسول است» (مصباح، ۱۳۹۱، ص۱۰۵ـ۱۱۳).**

لذا این سخن در خصوص قید مطلقه قابل پذیرش است که: ولایت مطلقۀ فقیه، در مقابل ولایت محدودی است که فقها به‌لحاظ عملی در زمان طاغوت داشتند و نمی‌توانستند در بسیاری از موارد، اعمال ولایت کنند.

نکتهٔ دومی که ولایت مطلقهٔ فقیه بدان اشاره دارد، این است که فقیه هنگامی که در رأس حکومت قرار می‌گیرد، هر آنچه از اختیارات و حقوقی که برای ادارهٔ حکومت لازم و ضروری است، برای او وجود دارد و از این نظر نمی‌توان هیچ تفاوتی بین او و امام معصوم﵇ قائل شد؛ یعنی بگوییم برخی از حقوق و اختیارات، با آنکه برای ادارهٔ یک حکومت لازم و ضروری است، اختصاص به امام معصوم﵇ دارد و فقیه نمی‌تواند و حق ندارد از این حقوق و اختیارات استفاده کند! مطلب سومی که ولایت مطلقهٔ فقیه به آن اشاره دارد، مربوط به این سؤال است که: آیا دامنهٔ تصرف و اختیارات ولی فقیه، تنها منحصر به حدّ ضرورت و ناچاری است یا اگر مسئله به این حد هم نرسیده باشد، ولی رجحان عقلی و عقلایی در میان باشد، فقیه مجاز به تصرّف است؟ ولایت مطلقهٔ فقیه بدان معناست که دامنهٔ اختیارات و ولایت فقیه محدود به حدّ ضرورت و ناچاری نیست؛ بلکه مطلق است و حتی جایی را هم که مسئله به حدّ ناچاری نرسیده، ولی دارای توجیه عقلی و عقلایی است، شامل می‌شود. نکتهٔ چهارمی که ولایت مطلقهٔ فقیه می‌تواند بیانگر آن باشد، این است که فقیه حاکم، مهم را فدای اهم کند؛ مثلاً اگر رفتن به حج موجب ضررهایی برای جامعهٔ اسلامی می‌شود، فقیه حق دارد بگوید که امسال به حج نروید. آنچه در این قبیل موارد اتفاق می‌افتد و فقیه انجام می‌دهد، تشخیص اهمّ و فدا کردن مهم برای اهمّ است؛ و این هم چیز تازه‌ای نیست؛ بلکه همهٔ فقهای شیعه آن را گفته‌اند. بنابراین کنار گذاشتن برخی احکام به‌ظاهر اولیه در مقام تزاحم، به‌معنای تعطیلی حکم شرعی نیست تا بدین بهانه گفته شود: ولایت مطلقهٔ فقیه یعنی اینکه فقیه اختیار همه چیز را دارد؛ حتی می‌تواند توحید را تغییر دهد و انکار کند یا مثلاً نماز را از دین بردارد (همان).

۳. اطلاق در اندیشهٔ امام خمینی

امام خمینی﵀ در برابر رأی بعضی از فقیهان که ولایت فقیه را محدود به امور حسبیه به‌مفهوم مضیق آن یا محدود به ولایت در قضاوت یا اجرای احکام قضایی یا اجرای حدود الهی می‌دانستند، اطلاق ولایت و عمومیت آن را مطرح کرد. امام و دیگر فقیهانی که بر این نظریه تأکید می‌ورزند، درصدد بیان این نکته‌اند که ولایت فقیه، مقید به ولایت در قضاوت یا امور حسبیه (به مفهوم مضیق آن) نیست؛ بلکه نسبت‌به این قیود، اطلاق دارد. ایشان پس از نقل نصوص و روایات، چنین نتیجه می‌گیرند:

«با توجه به دلایل یادشده، در همهٔ مواردی که از جهت رهبری امت برای امامان﵈ ولایت وجود دارد، برای فقیهان نیز ولایت ثابت است» (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ص۴۸۸). از دیدگاه ایشان، اطلاق ولایت، معنای کاملاً حکومتی دارد و بیانگر اختیارات تام برای اقامهٔ حکومت اسلامی است. در ذیل، برخی از آرای ایشان را برای فهم معنای اطلاق ولایت می‌آوریم.

الف) «فقیه عادل همهٔ اختیارات حکومتی و سیاسی پیامبر اکرمﷺ و امامان معصومعليهم‌السلام را داراست و اساساً [از این جهت] تفاوت معقول نمی‌باشد؛ زیرا والی ـ هر که باشد ـ اجراکنندهٔ احکام شریعت، اقامه‌کنندهٔ حدود الهی، گیرندهٔ خراج و مالیات و متصدی آنها، مطابق مصلحت مسلمانان است» (همان).

ب) «فقیه همهٔ اختیارات امام را دارا می‌باشد؛ مگر آنکه دلیلی قائم شود که اختیاری که برای امام ثابت است، به دلیل جهات شخصی معصوم است، نه به‌جهت ولایت و حکومت؛ و یا اگر مربوط به امور حکومتی و سیاسی است، اختصاص به معصوم دارد» (همان).

ج) «این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرمﷺ بیشتر از حضرت امیرعليه‌السلام بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیرعليه‌السلام بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرمﷺ بیش از همهٔ عالمان است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیرعليه‌السلام از همه بیشتر است؛ لکن زیادی فضایل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات و ولایتی که ضرورت رسول و دیگر ائمه در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است... برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمهعليهم‌السلام و رسول اکرمﷺ است؛ زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت» یعنی حکومت؛ و ادارهٔ کشور و اجرای قوانین شرع مقدس یک وظیفهٔ سنگین و مهم است» (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص۴۰).

بنابراین، معلوم می‌شود که منظور از «اطلاق ولایت» شمول ولایت بر همهٔ اختیارات حکومتی پیامبرﷺ و ائمهعليهم‌السلام است و اختصاصی به برخی از اختیارات حکومتی آنها ندارد.

۳ـ۱. قیود اطلاق ولایت در نظر امام خمینی

ایشان در یک بیان کلی به‌صراحت تأکید می‌کنند که «ولایت مطلق بدین معنا نیست که فقیه حاکم هرچه می‌خواهد، انجام دهد و چون شاهان و زمامداران خودکامه بر اساس خواسته‌ها و تمایلات شخصی خود عمل نماید؛ بلکه زمامدار باید از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار، و عادل باشد» (همان). بنابراین ولایت مطلق، مطلق از جمیع جهات نیست؛ بلکه قیودی برای آن ذکر شده است که به مواردی اشاره می‌شود:

اولاً ولایت در امور عمومی است، نه خصوصی: «آنچه برای پیامبرﷺ و امامعليه‌السلام از امور مربوط به حکومت ثابت است، برای فقیه نیز ثابت می‌باشد. درصورتی‌که آنان ولایتی از جهات دیگر داشته باشند، فقیه چنین ولایتی را ندارد. بر این اساس، اگر قائل بشویم که معصوم حق طلاق دادن همسر مرد یا فروش مال او یا گرفتن مال از او حتی با فرض عدم وجود مصلحت عمومی را دارد، چنین اختیاری برای فقیه ثابت نیست» (همان، ص۴۸۹).

ثانیاً شامل ولایت‌های غیراختصاصی معصوم می‌شود: «اگر دلیلی دلالت کند کـه فـلان چیـز، گرچـه از شـئون حکومت می‌باشد، ولی اختصاص به امام دارد، همان‌گونه‌که در جهاد ابتدایی معروف است، در آن مورد، فقیه ولایتـی ندارد» (همان، ص۴۹۷).

ثالثاً ولی موظف به رعایت مصلحت جامعۀ اسلامی است. رعایت مصلحت جامعه از مهم‌ترین اموری است که بر ولی فقیه توجه به آن لازم است و همۀ اختیارات حکومتی فقیه لزوماً در محدودۀ مصالح امـت اسـلامی اعمال می‌شود. البته رعایت مصلحت جامعۀ اسلامی در اندیشۀ امام خمینی﵀ فراتـر از احکـام اولیـۀ فرعیـه و احکام ثانویۀ ضرورت و اضطرار است. به تعبیر دیگر، می‌توان برای حفظ مصلحت اسلام و مسلمانان عنـاوین دیگری برای احکام ثانویی پیدا کرد:

> **اگر اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعیۀ الهیه است، باید عرض کنم حکومت الهیه و ولایـت مفوّضه به نبی اسلام یک پدیدۀ بی‌معنا و بی‌محتوا باشد و هیچ کس نمی‌تواند به پیامدهای آن ملتـزم باشد. مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است، در چهـارچوب احکـام فرعیه نیست. نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خـروج ارز... و جلـوگیری از گران‌فروشی، قیمت‌گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو غیـر از مشـروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است...**
>
> **حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقۀ رسول اللهﷺ است، یکی از احکام اولیۀ اسلام است و مقدم بـر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌توانـد مسـجد یـا منزلـی را کـه در مسـیر خیابان است، خراب کند...؛ حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مـردم بسـته اسـت، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند و می‌توانـد هـر امـری را چه عبادی و چه غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی کـه چنـین اسـت، جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که فریضۀ مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشـور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ص۱۷۰).**

لذا بر اساس این تفسیر از اطلاق و نیز قیودی که برای آن ذکر شد، می‌توان گفت:

الف) «حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره، مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کـریم و سـنت رسـول اکرمﷺ معین گشته است. مجموعه شرط، همان احکام و قوانین اسلام است. حکومت در اسلام به‌مفهـوم تبعیـت از قانون است و فقط قانون بر جامعه حکم‌فرمایی دارد. رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکـرمﷺ در حکومـت و قـانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد» (همان، ص۳۳ـ۳۵).

ب) اختیارات حکومت، محدود به اجرای احکـام اولیـه یـا احکـام ثانویـه‌ای کـه مقیـد بـه ضـرورت و اضطرارند، نمی‌باشد؛ بلکه عناوین دیگری نیز چون«مصلحت نظام» وجود دارد که باعث افزایش اختیـارات حکومت اسلامی می‌شود.

٤. اطلاق در قانون اساسی

اینک بعد از طرح برخی مباحث ضروری و مؤثر در فهم رویکرد قانون‌گذار در به‌کارگیری واژهٔ اطلاق، اصول و مواد مربوطه را با نگاهی استنباطی و تحلیلی در قانون اساسی جمهوری اسلامی بررسی می‌کنیم.

بررسی و تحلیل دو اصل ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی: در اصل ۱۵ متن پیشنهادی اولیه قانون اساسی آمده است: «قوای حاکمه در کشور جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از: ۱. قوهٔ مستقیم ملت؛ ۲. قوهٔ مقننه؛ ۳. قوهٔ قضائیه؛ ۴. قوهٔ رهبری؛ و ارتباط میان آنها به‌وسیلهٔ قوهٔ آخر برقرار می‌گردد» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴، ص۵۳۷).

پس از بررسی و مشورت از سوی گروه بررسی‌کنندهٔ اصول قانون اساسی (مجلس بررسی نهایی قانون اساسی)، اصل ۵۷ بدین صورت به تصویب رسید: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از: قوهٔ مقننه، قوهٔ مجریه، قوهٔ قضائیه که زیر نظر ولایت امر و امامت امت بر طبق اصول آیندهٔ این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگر و ارتباط میان آنها به‌وسیلهٔ رئیس‌جمهور برقرار می‌گردد». بعد از بازنگری سال ۱۳۶۸، اصل یاد شده بدین شرح به تصویب رسید: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از: قوهٔ مقننه، قوهٔ مجریه و قوهٔ قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقهٔ امر و امامت امت، بر طبق اصول آیندهٔ این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند» (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸). در این اصل، قانون‌گذار ولایت مطلقهٔ فقیه را در قانون اساسی به رسمیت می‌شناسد و از سویی، قوای سه‌گانه را زیر نظر رهبری می‌داند. بنابراین، رهبری بر قوای سه‌گانه نظارت ولایی دارند و دستورهای رهبری در صورت وجود مصلحتی مهم، بر تصمیمات قوا حاکم است. در این اصل، به‌صراحت لفظ «ولایت مطلقهٔ امر» آمده است. از سویی دیگر، وظایف و اختیارات رهبر در اصل ۱۱۰ چنین آمده است:

۱. تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام؛
۲. نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام؛
۳. فرمان همه‌پرسی؛
۴. فرماندهی کل نیروهای مسلح؛
۵. اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها؛
۶. نصب و عزل و قبول استعفای:
الف) فقهای شورای نگهبان؛
ب) عالی‌ترین مقام قوه قضائیه؛
ج) رئیس سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی؛

د) رئیس ستاد مشترک؛

هـ) فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛

و) فرماندهان عالی نیروی نظامی و انتظامی؛

۷. حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه؛

۸. حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام؛

۹. امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم؛

۱۰. عزل رئیس‌جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور؛

۱۱. عفو تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوۀ قضائیه.

بندهای ۱، ۲، ۷ و ۸ این اصل، مسئولیت‌های رهبری را «تعیین سیاست‌های کلان»، «نظارت بر اجرای صحیح آن»، «حل اختلاف بین قوا» و «حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست» می‌داند که این امور ملازم با اثبات اختیارات وسیع برای رهبری است؛ زیرا حل اختلافات و معضلات قوا و نظام، هرگاه راه‌حل قانونی داشته باشد و اجرای آن به مصلحت جامعۀ اسلامی باشد، رهبر با هماهنگی بین قوا بر اساس اصل ۵۷ اعمال ولایت کرده، مشکل را در جهت منافع و مصالح جامعۀ اسلامی حل می‌کند؛ اما در صورت نبودن راه‌حل قانونی یا حتی وجود قانونی که رعایت آن به مصلحت جامعۀ اسلامی نیست، رهبر با اعمال ولایت مطلقه راهگشایی می‌کند. در واقع، «حل معضلات نظام» عنوان عامی است که حتی در صورت وجود راه‌حل قانونی بحران‌آفرین نیز صادق است. این راه‌حل، امر عقلایی و پذیرفته‌شده در نظام‌های سیاسی است. البته مرجع رسیدگی به این امور در نظام‌های سیاسی مختلف شخصیت‌های حقوقی متفاوت‌اند که عالی‌ترین مقام کشوری را دارند.

به نظر می‌رسد که حتی اگر در استدلال به اصل ۵۷ (با تفصیلی که گذشت) مناقشه شود، باز می‌توان ولایت مطلقۀ فقیه را با استناد به دیگر اصول قانون اساسی اثبات کرد. توضیح اینکه، در این بند یکی از اختیارات رهبری«حل معضلات نظام» دانسته شده است. این تعبیر، گذشته از آنکه به‌صورت جمع آمده است و تمام معضلات را شامل می‌شود، اطلاق نیز دارد؛ بدین معنا که فقط معضلات پیش‌آمده در زمینۀ خاصی را دربرنمی‌گیرد؛ بلکه هرمعضلی در هر زمینه‌ای از امور حکومتی را شامل می‌شود.

از سوی دیگر، در ادامه قید شده است که مقصود از این معضلات، آنهایی‌اند که از طریق عادی قابل حل نیستند. بی‌شک مقصود از طریق عادی، همان طرق معهود قانونی است؛ زیرا اگر معضلی برای نظام پیش آید که راه‌حل قانونی داشته باشد، به‌یقین می‌توان گفت که این معضل از طریق عادی قابل حل است. نتیجه آنکه، حل معضلات نظام در هر یک از زمینه‌ها و امور مربوط به حکومت، در صورتی که از

راه‌های قانونی قابل حل نباشد، برعهدهٔ رهبر است؛ آن هم از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام. در واقع، این همان ولایت مطلقه است.

به عبارت دیگر، در فرضی که راه‌حل قانونی وجود دارد، رهبر موظف است از طرق قانونی به رتق و فتق امور و حل معضلات و مسائل نظام بپردازد؛ زیرا فرض بر این است که قانون بر اساس مصالح عمومی و موازین اسلامی وضع شده است و بر رهبر نیز شرعاً واجب است که مصلحت اسلام و مسلمانان را رعایت کند.

در فرضی که راه‌حل قانونی وجود ندارد، زمینهٔ اعمال ولایت مطلقه است؛ یعنی دسته‌ای معضلات عمومی و حکومتی که راه‌حلی در قانون برای آنها پیش‌بینی نشده، یا عمل کردن به راه‌حل قانونی مشکل‌ساز است، رهبر با استفاده از ولایت مطلقهٔ خود (از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام) می‌تواند به حل آنها همت گمارد.

خلاصه اینکه تعبیر به‌کاررفته در بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، تنها معضلاتی را دربرنمی‌گیرد که قانون به‌صراحت راه‌حل آنها را بیان نکرده است؛ بلکه افزون بر آن، معضلاتی را نیز شامل می‌شود که به‌ظاهر راه‌حل قانونی دارد، اما قانون مزبور مشتمل بر مصالح عمومی نیست و راه‌حل قانونی آنها به هر دلیل موجب از بین رفتن مصالح مهم‌تر می‌گردد؛ چنان‌که در تمام این موارد، عنوان «معضلی که از طریق عادی قابل حل نیست»، صدق می‌کند. بدین ترتیب، این بند با عموم و اطلاق خود، بیانگر همان مفهوم ولایت مطلقه است.

لفظ «ولایت مطلقه» در اصل ۵۷ قانون اساسی به‌صراحت ذکر شده و این مطلب حاکی از آن است که قانون‌گذار ولایت مطلقهٔ فقیه را پذیرفته است؛ با این همه، گاه پنداشته می‌شود که برای اثبات ولایت مطلقهٔ فقیه از دیدگاه قانون اساسی نمی‌توان به اصل ۵۷ استناد جست؛ چراکه به عبارت «بر طبق اصول آیندهٔ این قانون» ـ که در این اصل آمده است ـ ارجاع می‌دهد و از این میان، اصلی که به‌طور مشخص به تبیین حدود اختیارات رهبر پرداخته، اصل ۱۱۰ است. در واقع، اصل ۵۷ به‌اجمال وظایف و حیطهٔ اختیارات رهبری را بیان کرده، اما اصل ۱۱۰ به‌تفصیل بدان پرداخته است. به عبارت دیگر، اصل ۱۱۰ مخصص یا مفسر اصل ۵۷ است. بنابراین حوزهٔ اختیارات ولی فقیه محدود به همین مواردی است که در اصل ۱۱۰ ذکر شده است. در این خصوص لازم است توجه شود که اگر اصل ۱۱۰ قانون اساسی بخواهد مفسر و مخصص برای اصل ۵۷ باشد، باید چند پیش‌فرض را مسلم انگاشت:

۱. اصل ۵۷ در مقام بیان حدود اختیارات ولی فقیه نیست یا در این زمینه مجمل است؛ ازاین‌رو نمی‌توان به کلمهٔ مطلقه در آن استناد کرد.

۲. اصل ۱۱۰ قانون اساسی، در مقام حصر اختیارات رهبری در موارد یازده‌گانهٔ مذکور است و به‌اصطلاح، عدد مفهوم دارد؛ بدین معنا که رهبری اختیارات دیگری جز این ندارد.

۳. مراد از عبارت «بر طبق اصول آیندهٔ این قانون» که در پایان این اصل آمده، ناظر به بیان اختیارات ولی فقیه است که در اصول آینده می‌آید؛ اما در واقع به نظر می‌رسد واقعیت خلاف پیش‌فرض‌های یاد شده است؛ زیرا:

ظاهر و آنچه از اصل ۱۱۰ دانسته می‌شود، این است که این اختیارات صرفاً باید از سوی رهبر اعمال شود و مقام دیگری حق اعمال آن اختیارات و انجام آن وظایف را ندارد، مگر با تفویض رهبری، که در پایان اصل بدان اشاره شده شده است؛ اما اینکه رهبری اختیارات دیگری ندارد، به‌هیچ‌روی از اصل مزبور استنباط نمی‌شود.

یکی از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی دراین‌باره می‌گوید: «...این اصل یک‌صدودهم، انحصار از طرف مواردی است که ذکر شده است؛ یعنی این امور انحصاراً به عهدهٔ فقیه است؛ نه فقیه مجاز است فقط این موارد را انجام دهد. این وظایفی که در اصل ۱۱۰ ذکر شده، وظایف انحصاری اوست... معنای ذکر اینها نفی غیر نیست، بلکه اختصاص این کارها به رهبر است...» (یزدی، ۱۳۸۲، ص۱۶و ۳۵).

دو اصل ۵۷ قانون اساسی در مقام بیان اختیارات ویژه برای ولی فقیه است؛ در واقع، این اصلْ مفسر و مبین اصل ۱۱۰ قانون اساسی است؛ زیرا قانون‌گذار با توجه به اختیاراتی که رهبری در شرع واجد آن است و برای اداره و حل مشکلات نظام و تحصیل مصلحت جامعهٔ اسلامی بدان‌ها نیاز دارد و از سوی دیگر، به‌منظور رفع این توهم که موارد یازده‌گانه از اختیارات رهبری در اصل ۱۱۰ تمام اختیارات رهبری در ادارهٔ جامعهٔ اسلامی است، با آوردن قید مطلقه در اصل ۵۷ قانون اساسی، اختیارات ویژه‌ای برای رهبری نیز قائل شده است.

۴ـ۱. بررسی مفاد اصول یاد شده در مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی

مروری بر سیر تحولات اصل ۵۷ از ابتدای پیشنهاد تا بعد از بازنگری در سال ۱۳۶۸ تأییدی بر این مدعاست. هنگامی که اصل ۱۱۰ قانون اساسی در آن شورا به بحث گذاشته می‌شود، بعضی از اعضا پیشنهاد می‌دهند: «چون امکان دارد کسانی از این [اصل۱۱۰] مفهوم بگیرند و بگویند نفی غیر است [یعنی ولی فقیه اختیات دیگری ندارد]، می‌گوییم این وصف مطلقه را [در اصل ۵۷] ذکر کنید تا این [اصل ۱۱۰] نفی غیر نکند» (مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ۱۳۶۹، ص۱۶۳۴ـ۱۶۳۵).

رئیس شورای بازنگری در موافقت با این پیشنهاد مطالبی بدین شرح می‌گوید:

> **ما معتقدیم که بلااشکال فقیه ولایت مطلقه دارد؛ اما می‌گوییم: در قانونتان یک عبارتی را بیاورید که بر این معنا اشاره بشود: محدود نکنید... ما می‌خواهیم شما عبارتی در قانون اساسی ذکر بفرمایید که به هدف ما که ولایت مطلقهٔ فقیه است و این مذاکرات در [اصل ۱۱۰] هم از مصادیق آن است، اشاره کرده باشید...؛ به‌هرحال من از نظر شرعی از این ناراحت بودم که چون معتقدیم برای فقیه یک چنین ولایتی ثابت است، چرا در قانون اساسی این را بیان نکنیم (همان).**

برخی از اعضای شورای بازنگری ضمن پذیرش ولایت مطلقه برای فقیه، ضرورتی در ذکر لفظ «مطلقه» در اصل ۵۷ نمی‌دیدند. آنان قائل بودند در اصل ۱۰۷ قانون اساسی، عباراتی است که ناظر به ولایت مطلقهٔ فقیه است؛ وی می‌گوید:

در اینجا دو مقوله مورد بحث است: یکی اینکه آیا به حسب موازین فقهی، ولایت فقیه، ولایت مطلق است، یا نه؟ [چنان] که حضرت امام﵀ در آن نامه‌ای که مرقوم فرموده بودند، آنجا به‌صراحت نظر مبارک خودشان را فرموده بودند که ولایت مطلق است؛... این (مسلم) و یک بحث جدایی است. صحبت این است که این جمله را در قانون اساسی بیاوریم یا نیاید؟ نه اینکه آیا ولایت فقیه مطلق است یا نیست... نظر من این است که در آن مواردی که لازم می‌شود، همچنان‌که حضرت امام﵀ انجام می‌دادند، از همان اصل یکصدوهفتم یک تعبیری دارد... که کاملاً ولایت مطلقه از آن استفاده می‌شود. آنجا گفته شده؛ «و همهٔ مسئولیت‌های ناشی از آن». اگر گاهی در مواقعی، ولی امر واقعاً مصلحت جامعه بود یک کاری انجام بدهد، ضرورت اقتضا کرده، انجام می‌دهد و با همان جمله هم ما می‌رویم به مقابله با کسانی که بخواهند نق بزنند که مثلاً چرا برخلاف قانون اساسی عمل شده. همان کلمه کافی است؛ تا به حال هم بوده و از قبل هم بود.

عضو و نایب رئیس شورای بازنگری قانون اساسی نیز درهمین‌باره می‌گوید: «مفهوم این اصل ولایت [مطلقه] این است که اگر بعداً ولی فقیه یک جا خواست مستقیماً بیاید دخالت بکند، [یعنی در صورت وجود مصلحت بتواند] با این کلمهٔ «مطلق» که گذاشتیم، دیگر در قانون اساسی مبنا پیدا می‌کند... معنای این «مطلق» را که می‌گذاریم، این است که محدود به ۱۰ـ۱۲ تا [اختیار] نیست» (همان).

سرانجام، امام خامنه‌ای در همان شورا توجه اعضا را به اهمیت ولایت مطلقه جلب کرده، پیشنهاد خود را چنین مطرح می‌کند:«من به یاد همهٔ دوستانی که در جریان‌های اجرایی کشور بودند، می‌آورم که آن چیزی که گره‌های کور این نظام را در طول این هشت سالی که ماها مسئول بودیم، باز کرده، همین ولایت مطلقهٔ امر بوده و نه چیز دیگر... اگر مسئلهٔ ولایت مطلقهٔ امر ـ که مبنا و قاعدهٔ این نظام است ـ ذره‌ای خدشه‌دار شود، ما باز گره کور خواهیم داشت... من می‌گویم: اگر هم به صرافت امر، اگر ممکن بود این را نیاوریم، حالا که بحث شده، دیگر نمی‌شود نیاوریم. اگر بحث نمی‌شد، مطرح نمی‌شد... خیلی خوب؛ گفته می‌شد به اطلاق ولایت امر... متبادر از ولایت امر، ولایت مطلقهٔ امر است؛ خیلی خوب می‌شد فهمید؛ اما الآن که بحث شد... اگر نیاورید، معنایش نفی است... آنجایی که این سیستم با ضرورت‌ها برخورد می‌کند و کارایی ندارد، آن وقت ولایت مطلقه... وارد می‌شود، گره را باز می‌کند (همان).

پس در این سخنان، دربارهٔ اینکه قید مطلقه در کدام یک از اصول آورده شود، بحث می‌شود و سرانجام به‌اتفاق آرا تصویب می‌شود که در اصل ۵۷ قانون اساسی ذکر شد.

۴ـ۲. استدلالی دیگر بر اطلاق در قانون اساسی

در مورد رابطهٔ اصل ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی، یکی از حقوق‌دانان اصل ۵۷ را حاکم بر اصل ۱۱۰ می‌داند:

> **مطلقه بودن ولایت فقیه در اصل ۵۷ حاکم است بر اصل ۱۱۰. آنهایی که استناد می‌کنند به اصل ۱۱۰ و می‌گویند: یازده اختیار بیان شده، پس معنایش این است که دوازدهمی را ندارد، اینها باید توجه کنند به این مطلب که برای اینکه دوازدهمی و سیزدهمی پیش نیاید، کلمهٔ «مطلقه» آورده شده است. پس در تعارض بین اصل ۵۷ و اصل ۱۱۰، حاکم اصل ۵۷ است. بنابراین بر اساس اصل ۵۷، ولایت مطلق است و یازده‌بندی بودن اصل ۱۱۰ انحصار را نمی‌رساند؛ چون هر حصری احتیاج به مفهوم مخالف دارد و اصل ۵۷ مطلق است؛ حاکم بر اصل اساسی است و یازده‌بندی بودن اصل ۱۱۰، حصر را نمی‌رساند (عمیدزنجانی، ۱۳۷۱).**

اگر بر فرض گفته شود که عدد مفهوم دارد (که البته طبق نظر اکثر اصولیین، عدد مفهوم ندارد) و در اصل ۱۱۰ یازده مورد از اختیارات رهبری ذکر شده و مفهوم آن حصر اختیارات در همین موارد است، در پاسخ گفته شده است: «بنابراین بر فرض پذیرش مفهوم عدد (در اصل ۱۱۰)، این مفهوم قابل استناد نیست؛ زیرا قانون‌گذار در اصل ۵۷، تصریح به خلاف این مفهوم نموده است و واضح است که منطوق صریح بر مفهوم مخالف می‌باشد. بنابراین جایی برای استناد به مفهوم مختلف اصل ۱۱۰ باقی نمی‌ماند» (ارسطا، ۱۳۷۷، ج ۵، ص۸۲).

باید توجه داشت که حتی صرف‌نظر از این استدلال، اصل ۱۱۰ در مقام حصر اختیارات رهبر نیست؛ چه در دیگر اصول قانون اساسی اختیاراتی برای رهبر ذکر شده که در اصل ۱۱۰ از آنها سخنی نرفته است؛ مانند تعیین اعضای ثابت و متغیر مجمع تشخیص مصلحت و تأیید مقررات مربوط به آن (اصل ۱۱۲)؛ تعیین موارد اصلاح قانون اساسی و پیشنهاد آن به شورای بازنگری قانون اساسی؛ و تأیید و امضای مصوبات آن شورا (اصل ۱۷۷) و اصل ۱۳۱ و.... ذکر اختیارات رهبری در دیگر اصول، از آن روست که قانون‌گذار در اصل ۱۱۰ درصدد بیان برخی از وظایف مهم رهبری بوده است. به بیان دیگر، موارد یاد شده در اصل ۱۱۰ از باب تمثیل و تعیین مصداق است، نه به‌عنوان حصر و تعیین. استناد به عبارت «بر طبق اصول آیندهٔ این قانون اعمال می‌گردند» ـ که در آخر فصل ۵۷ آمده ـ نیز برای محدود کردن اختیار رهبری در اصل ۱۱۰ نیست؛ زیرا این عبارت، مربوط به اعمال قوای سه گانه (مقننه، مجریه و قضائیه) است و با اختیارات ولی فقیه ارتباطی ندارد؛ ازاین‌رو فعل آن به‌صورت جمع (می‌گردند) آمده است؛ درحالی‌که اگر ناظر به اختیارات ولی فقیه بود، فعل به‌صورت مفرد می‌آمد (همان). بنابراین قانون‌گذار از روی دقت و با عنایت به مفهوم ولایت مطلقه و به‌منظور تفهیم این نکته که اختیارات رهبری پیش از موارد مندرج در اصل ۱۱۰ است، این قید را در اصل ۵۷ می‌گنجاند. ازاین‌رو اصل ۵۷ قانون اساسی، مفسر و روشنگر اصل ۱۱۰ است.

نتیجه‌گیری

به‌صورت خلاصه آنچه از قانون اساسی دربارهٔ ولایت فقیه فهمیده می‌شود، آن است که ولایت فقیه مطلق است؛ یعنی مقید به قیدی نیست؛ لکن ولایتش باید در دایرهٔ مصالح عمومی اسلام و مسلمین قرار گیرد. به سخنی دیگر، در دایرهٔ مصالح عمومی مطلق است و مطلق بودن، یعنی وجود هیچ حکم ماقبل از ولایت، جلوی آن را نمی‌گیرد؛ مثلاً وجوب حج مانع از تحریم آن توسط ولی فقیه نمی‌شود. ولی فقیه می‌تواند حج را در دایرهٔ مصلحت عمومی تحریم کند و کسی نمی‌تواند بگوید که این حج قبلاً وجوب داشته است. اختیارات وسیع برای مقام رهبری در قانون اساسی، ناظر به شخصیت حقوقی و اعتباری رهبر است که مورد خواست تودهٔ مردم مسلمان است، نه ولایت شخص، گروه یا طبقه‌ای خاص؛ و این اصلی عقلانی است که در نظام‌هایی که بر اساس مکتب و اندیشهٔ مکتبی شکل می‌گیرند و اداره می‌شوند، شخصیتی که از همهٔ افراد اعلم و باکفایت‌تر است، زمام امور را برعهده می‌گیرد. صاحبان نظریهٔ ولایت مطلقه معتقدند: در صورت وجود مصلحت عمومی اسلام و مسلمین، «ولی امر مسلمین» می‌تواند تصمیمات خاصی را اتخاذ کند که گاه به مسکوت ماندن موقت فرعی از احکام یا اصلی از اصول قانون اساسی منجر شود. به عبارت دیگر، اساس پذیرش اختیارات مطلقه، لازمهٔ پذیرش وجود حکومت است؛ چراکه ولایت مطلقه چیزی جز رعایت مصالح عامه در سرپرستی جامعه نیست. طبیعی است که در هر جامعه‌ای حکومت حوزهٔ اختیارات خود را تا مصالح عمومی می‌گستراند. ازاین‌رو در جامعهٔ اسلامی، گاه مصلحت اقتضا دارد که رهبر تدابیر جدید و تصمیمات خاصی را اتخاذ کند. اصولاً به نظر می‌رسد بدون ولایت مطلقهٔ ولی فقیه، تشکیل همه‌جانبهٔ حکومت اسلامی ـ که بتواند در مواقع حساس و بحران‌ها و به هنگام وجود مصلحت نقش‌آفرینی کند ـ امری دشوار و شاید ناممکن باشد؛ و نهایت اینکه، ولایت مطلقهٔ فقیه تعبیر دیگری از استمرار اختیارات امام معصوم علیه‌السلام در حوزهٔ امور عمومی است.

منابع

نهج البلاغه، ۱۳۶۵، قم، دار الهجره.

ابن فارس، احمد، ۱۳۹۹، ***معجم مقاییس اللغه***، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

ابن اثیر، ۱۳۶۷، ***النهایه فی غریب الحدیث والاثر***، قم،اسماعیلیان.

ابن تیمیه، بی تا، ***السیاسه الشرعیه***، بی نا، بی جا.

ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۰۵، ***لسان العرب***، قم، ادب.

ارسطا، محمدجواد، ۱۳۷۷، حاکم اسلامی، نصب یا انتخاب، ***علوم سیاسی***، ش ۵، ص۴۴۲ ـ ۴۶۹.

پازوکی، علی، ۱۳۹۲، ***ولایت فقیه؛ پیشینه؛ ادله وحدود اختیارات***، چ دوم، قم، دفتر نشر معارف.

جعفرپیشه‌فرد، مصطفی، ۱۳۸۵، ***چالش‌های فکری نظریه ولایت فقیه***، چ دوم، قم، بوستان کتاب.

ـــــ ، ۱۳۸۰، ***مفاهیم اساسی نظریه ولایت فقیه***، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان قانون اساسی جمهوری اسلامی.

جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۳۶۳، ***صحاح اللغه***، بیروت، دارالعلم للملایین.

روحانی، سیدمحمدصادق، ۱۴۰۶، ***فقه الصادق***، قم، المطبعه العلمیه.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۴ق، ***المیزان فی التفسیر القرآن***، چ سوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

عمیدزنجانی، عباسعلی، ۱۳۷۱، «پرسش و پاسخ در مورد قانون اساسی وولایت مطلقه فقیه»، ***روزنامه رسالت***، ش ۱۸۵۰، ۷۱/۱/۲۰

قاسمی، محمد علی، ۱۳۹۲، ***ولایت سیاسی فقیهان***، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام.

مدنی تبریزی، سیدیوسف، ۱۴۰۶، ***الارشاد إلی ولایه الفقیه***، قم، المطبعه العلمیه.

مصطفی‌پور، محمدرضا، ۱۳۹۲، ***ولایت در قرآن؛ برگرفته از آثار جوادی آملی***، چ ششم، قم، اسراء.

موسوی خمینی، روح الله، ۱۳۷۹، ***کتاب البیع***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس‌سره.

ـــــ ، ۱۳۷۳، ***ولایت فقیه***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس‌سره.

ـــــ ، ۱۳۷۸، ***صحیفه نور***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

مصباح، محمدتقی، ۱۳۹۱، ***نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه***، چ بیست وششم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس‌سره.

یزدی، محمد، ۱۳۸۲، ***شرح و تبیین قانون اساسی***، تهران، نشر امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه.

یزدی، سیدمحمد کاظم، ۱۳۵۸، ***العروه الوثقی***، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه.